# تفسیر عرفانی ملاقات خضر(ع) و موسی(ع)

سید محمود یوسف‌ثانی*

فائزه بالایی**

**چکیده:** داستان ملاقات موسی با یکی از بندگان خاص خداوند یکی از شگفت‌انگیزترین داستان‌های قرآنی است که بستر مناسبی برای عرفای مسلمان و تأویلات باطن‌گرایانه ایشان ایجاد کرده است. به منظور تحقق نگاه عرفانی به این داستان دو رویکرد می‌توان داشت. در رویکرد نخست جنبه‌های سلوکی و عملی داستان محور توجه قرار می‌گیرد و در رویکرد دوم می‌توان در صدد تأویل و تطبیق اجزای مختلف داستان به صورت انفسی و گاه آفاقی برآمد. مقالهٔ حاضر به رویکرد نخستِ می‌پردازد و سعی می‌شود که در آن مدعیات مسطور در تأویلات مختلف با سیاق داستان و سایر عبارات قرآنی مقایسه شود و مورد تدقیق قرار گیرد. همچنین به دیگر جنبه‌های عرفانی داستان و بهره‌های سلوکی از آن همچون تطبیق مراحل سه‌گانه سفر با مراحل سه‌گانه توحید، ادب بندگی دربرابر خداوند، ترک انانیت، طلب و توجه به مقامات باطنی حتی برای پیامبران و... توجه شود و به استفاده‌های سلوکی از داستان منحصر نشود.

**کلیدواژه‌ها:** موسی، خضر، شریعت، حقیقت، مرید، مراد

---

* استادیار مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران E-mail:yousefsani@irip.i

** دانشجوی دوره دکتری عرفان پژوهشکده امام خمینی(س) و انقلاب اسلامی

E-mail: balaei.1389@gmail.com

دریافت مقاله:۹۱/۲/۲۷ پذیرش مقاله:۹۱/۱۰/۱۴

[ Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01 ]

## مقدمه

مفسران قرآن کریم در طی تاریخ اسلام برای فهم و درک آیات شریف به روش‌های متفاوتی تمسک جسته‌اند؛ عده‌ای عقل را منبع درک و فهم آیات قرآن کریم قرار داده‌اند. پاره‌ای با توسل به احادیث و روایات وارده قرآن کریم را تفسیر کرده‌اند. در این میان تنها تفاسیر عرفانی با روش کشف و شهود درصدد فهم آیات قرآن کریم برآمده و رویکرد تأویل گرایانه‌ای ارائه کرده‌اند. گرچه نمی‌توان ادعا کرد که تمام تفاسیر عرفانی حاصل کشف و شهود مفسران این آثار است؛ اما رویکردهای متفاوت و اغلب باطن‌گرایانه خلق کرده‌اند که می‌تواند منبع بسیار مناسبی برای تحقیق و پژوهش در این حوزه باشد.

آیات شصت تا هشتادودو سورهٔ کهف به داستان ملاقات موسی با یکی از بندگان خاص خدا و حوادث بین آن دو می‌پردازد که می‌توان ادعا کرد عجیب‌ترین داستان قرآنی است و از جهات مختلف محل بحث است. این داستان بستر مناسبی را برای توجه به امور غیبی و باطنی در اختیار مفسر می‌گذارد. ازآنجاکه امکان تفسیر باطنی برای پژوهشگر عرفان وجود ندارد و مؤلفان نیز چنین ادعایی ندارند؛ سعی می‌شود که آرای مفسران عرفانی در رابطه با این داستان مورد بررسی و واکاوی قرار گیرد. چه‌بسا بسیاری از ادعاهای این دسته مفسران با آیات قرآن کریم و سیاق داستان تناقض داشته باشد. هدف مقالهٔ حاضر این است که تفسیرهای عرفانی این داستان را براساس نظام نوینی سازمان‌دهی کند تا با موازین پژوهشی، مدعیات مسطور در تفاسیر عرفانی در معرض نقد و بررسی قرار گیرد. البته شایان ذکر است که همواره عده‌ای، به پژوهش‌های عرفانی این نقد را وارد کرده‌اند که با معیار علم و آگاهی نمی‌توان کشف و شهود عرفا را بررسی کرد؛ زیرا کشف و شهود از یقینیات است. پاسخ این است که این دسته آگاهی‌ها (مکاشفات و مشاهدات) تنها برای خود عرفا یقینی است و وقتی به صورت بیان مشاهده و مکاشفه در دسترس دیگران قرار گرفت در معرض نقد و واکاوی آن‌ها نیز قرار خواهد گرفت و برای دیگران یقینی نیست.

پیش از ورود به بحث، نگاهی اجمالی به داستان خالی از فایده نیست. قرآن از سفر موسی و همراه وی پرده برمی‌دارد و از زمانی داستان را بازگو می‌کند که موسی به جوان همراه خود می‌گوید: «من همچنان خواهم رفت تا آنجا که دو دریا به هم رسیده‌اند. یا می‌رسم یا عمرم به سر می‌آید» (ترجمه، کهف: ۶۰). هنگامی که به محل تلاقی دو دریا رسیدند، ماهی خود را که غذایشان

[ Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01 ]

بود، فراموش می‌کنند و ماهی راه دریا پیش می‌گیرد؛ و وقتی از محل تلاقی دو دریا می‌گذرند موسی به جوان می‌گوید: «چاشتمان را بیاور که در این سفرمان رنج فراوان دیده‌ایم» (ترجمه، کهف: ۶۲). جوان یادش می‌آید که کنار صخره محل تلاقی دو دریا، ماهی راه دریا را پیش گرفته و وی فراموش کرده بود که موسی را باخبر سازد. موسی متوجه می‌شود که این مکان همان محل ملاقات با خضر است. آن‌گاه از همان راهی که آمده بودند بازمی‌گردند. وقتی موسی، خضر را ملاقات می‌کند از وی درخواست می‌کند که اجازه یابد تا با او همراهی کند و از علم و حکمتی که به او تعلیم شده؛ بهره‌مند گردد. خضر ممانعت می‌کند و می‌گوید هرگز نمی‌توانی با من همراهی کنی. اما پس از درخواست مجدد موسی، خضر با موسی شرط می‌کند که نباید از من چیزی بپرسی.

در مرحلهٔ نخست سوار کشتی می‌شوند، خضر کشتی را سوراخ می‌کند و موسی اعتراض می‌کند و خضر شرط خود را به وی یادآوری می‌کند. در مرحلهٔ بعد به نوجوانی می‌رسند خضر نوجوان را می‌کشد و موسی دوباره به او اعتراض می‌کند و خضر مجدداً شرط خود را به او تذکر می‌دهد. در مرحلهٔ سوم به قریه‌ای می‌رسند، خضر و موسی از اهل قریه طعام طلب می‌کنند و اهل قریه امتناع می‌کنند و در آن قریه دیواری می‌بینند که در حال فرو ریختن است موسی و خضر دیوار را تعمیر می‌کنند و موسی درخواست اجر و مزد می‌کند و خضر می‌گوید: «اکنون زمان جدایی میان من و توست» (ترجمه، کهف: ۷۸). سپس شمه‌ای از بواطن امور را برای موسی شرح می‌دهد که کشتی متعلق به بینوایانی بود که با آن در دریا کار می‌کردند پس من آن را معیوب کردم تا پادشاهی که به زور هر کشتی را غصب می‌کرد منصرف شود؛ نوجوانی که کشته شد، پدر و مادر مؤمنی داشت که در آینده به سبب کفرش آنان را به طغیان می‌کشاند پس او را کشتم تا خداوند فرزند بهتری را به آن دو عوض دهد؛ و آن دیوار که تعمیر کردیم به این دلیل بود که گنجی متعلق به دو یتیم در زیر آن قرار داشت و پدرشان مردی صالح بود و خداوند اراده کرده بود که این گنج برای دو یتیم بماند.

## دسته‌بندی رویکردهای عرفانی

رویکرد به این داستان از دو محور اصلی قابل بررسی است:

[ Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01 ]

۱. استفاده از رویدادها و حوادث داستان و روش‌های عملی متخذ از آن، در جهت سیر و سلوک عملی است که این نکات در قالب ارتباط مرید و مراد، علم لدنی، عدم اعتراض و سکوت دربرابر مراد، مراحل مختلف سلوک که با مراحل سه‌گانهٔ داستان قابل انطباق است، تفاوت ماهوی احکام شریعت و احکام حقیقت و...طرح و بحث شده است.

۲. تأویل اجزای مختلف داستان است. به‌عنوان مثال منظور از ماهی، مجمع البحرین، سوراخ کردن کشتی، کشتن غلام، ساخت دیوار و... را بیان می‌کند و در سیر نفسانیِ سالک به هرکدام از این اجزا ماهیت تازه‌ای می‌بخشد که در ورای داستان اصلی، داستانی در نهاد سالک پدید می‌آورد که می‌تواند مورد بهره‌برداری عملی او نیز واقع شود.

در این پژوهش سعی می‌شود که نخست مطالب مقدماتی مورد بحث و بررسی قرار گیرد و سپس به محور نخست در رویکردهای عرفانی پرداخته شود و چون غالب آثار به رویکرد دوم پرداخته‌اند از آن صرف نظر می‌شود.

## ۱. مطالب مقدماتی

در بارهٔ این داستان پرسش‌های گوناگونی مطرح شده است، از جمله اینکه عبد صالح کیست؟ علت ذکر این داستان در قرآن کریم چه بوده است؟ علت تحقق داستان چیست؟ منظور از موسی در داستان همان پیامبر بنی‌اسرائیل است یا خیر؟ و پرسش‌هایی از این دست؛ که در ظاهر جنبهٔ عرفانی در آن لحاظ نشده اما به منظور مقدمه‌ای برای تحلیل سایر مباحث عرفانی داستان، پرداختن به آن‌ها ضروری است.

در داستان‌های ادیان و اسطوره‌های غیردینی این داستان نقل شده است. حماسهٔ گیلگمش، برخی عناصر این داستان را دارد. در مورد زندگی ایلیا (پیامبر بنی‌اسرائیل) شبیه این داستان آمده است. حتی دربارهٔ اسکندر رومی نیز چنین داستانی گفته شده است (Sands، 2006 :80).[1]

### ۱-۱. رحمت عندی و علم لدنی، شاخصهٔ عبد الهی

بیشتر اشخاصی که دربارهٔ این داستان اظهار نظر کرده‌اند؛ اذعان داشته‌اند که منظور از موسی همان پیامبر بزرگ بنی‌اسرائیل است و عبد صالح خداوند نیز خضر است. اما اختلاف نظرهایی نیز در باب

[ Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01 ]

این موضوع وجود دارد. از جمله آلوسی در تفسیر خویش از قول برخی راویان بیان کرده که منظور از این موسی، موسای کلیم پیامبر بزرگ بنی‌اسرائیل نیست؛ زیرا شایسته نیست پیامبر از فرد دیگری کسب علم نماید (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸: ۲۹۲). در تفسیر *روح البیان* نیز موسی، پیامبری دیگری است که پیش از موسی بن عمران بوده است (حقی بروسوی، بی‌تا، ج ۵: ۲۶۳).

به نظر می‌رسد مفسران این دو اثر برای توجیه این ذهنیت که پیامبر باید اعلم زمان خویش باشد؛ به این راه حل متوسل شده باشند و چنین اظهار نظرهایی دقیق نباشد. اگر موسای داستان، پیامبر دیگری جز پیامبر مشهور بود لازم می‌آمد که قرآن کریم این مطلب را متذکر شود تا در ذهن شنونده موسای کلیم متبادر نشود. نکتهٔ شایان توجه این است که صاحب *روح البیان* وقتی علت فراموش کردن ماهی توسط یوشع را توضیح می‌دهد بیان می‌کند که چون موسی معجزات فراوان و باهری داشت؛ زنده شدن ماهی سرخ شده و به دریا رفتن، در نظرش بزرگ و عظیم نیامد. مسلم است که موسایی که معجزات فراوان داشت همان پیامبر معروف است. بنابراین معلوم می‌گردد که مفسر خود به لوازم سخن خویش پای‌بند نبوده است (حقی بروسوی، بی‌تا، ج ۵: ۲۶۶).

شخصیت دیگر این داستان طبق روایات رسیده خضر است. البته اقوال نادری نظیر اینکه شخص دیگر الیسع یا الیاس یا فرشتهٔ مقربی بوده است؛ وجود دارد (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸: ۳۰۱).

در بارهٔ خضر چند نقطهٔ ابهام وجود دارد: نخست اینکه برخی برای توجیه علم‌آموزی موسی از خضر، وی را از پیامبران خوانده‌اند (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸ : ۲۹۲). مطلب دوم زندگی جاودانی و ابدی ایشان است که بسیار محل مناقشه است. برخی از مفسران گفته‌اند که خضر در سپاه اسکندر رومی بوده و امیر، وی را برای یافتن آب فرستاده بود. خضر راه را گم کرده و به چشمهٔ حیات دست یافته و از آن نوشیده و زندگی جاودانه یافته است (ابن‌عربی، ۱۴۱۰، ج ۳: ۲۰). علامه طباطبائی این ماجرا را بدون مبنا و غیر دقیق می‌داند (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۳: ۳۳۹). مفسران علی‌الخصوص مفسران تفاسیر غیر-عرفانی در این باب بسیار بحث کرده‌اند. آلوسی در تفسیر خویش با ذکر احادیث فراوانی که با عمر ابدی خضر در تنازع است دلایل مخالفان عمر جاودانهٔ خضر را مطرح کرده است. وی همچنین به دلایل موافقان عمر جاودانهٔ خضر نیز پرداخته است (رک: آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸: ۳۰۲ - ۳۰۴).

البته نکتهٔ قابل توجه دربارهٔ خضر ارتباط معنوی و ملاقات‌های روحانی وی با سالکان است. حدیثی نیز وجود دارد که از ملاقات دجال با بهترین انسان‌ها در آخرالزمان بحث می‌کند و گفته

[ Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01 ]

شده که خضر از جملهٔ آن بهترین انسان‌ها است (Sands، 2006: 80). دعای کمیل که منقول از امیرالمؤمنین(ع) است؛ از تعالیم خضر به آن حضرت می‌باشد (Sands، 2006: 80). همچنین اذکار دیگری نیز از خضر در روایات آمده است (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸: ۳۰۴).(۲)

قرآن کریم شاخصهٔ عبدِ الهی را علم لدنی و رحمت عندی می‌داند. در تفاسیر عرفانی نیز به دستگیری خضر از سالکان به‌عنوان مراد و علم لدنی وی تأکید شده است (Sands، 2006: 80).(۳)

منظور از این رحمت، رحمت خاص الهی است، زیرا هر نعمتی رحمت است از ناحیهٔ خداوند به خلقش، اما بعضی از نعمات، اسباب عالم هستی در رحمت بودنش واسطه است مانند نعمت‌های مادی و ظاهری؛ و بعضی از آن‌ها بدون واسطهٔ اسباب عالم هستی، رحمت است مانند نعمت‌های باطنی همچون نبوت و ولایت و مقامات آن (کاشانی، ۱۴۲۲، ج ۱: ۴۰۸). و از اینکه رحمت مقید به قید «من عندنا» شده معلوم می‌گردد که کسی غیر خدا در این رحمت دخالتی ندارد و منظور همان نعمت‌های باطنی است. همچنین ولایت مختص به ذات باری تعالی است همچنان که فرموده است: «فَاللّهُ هُوَ الْوَلِیُّ» اما نبوت این‌گونه نیست؛ زیرا غیر خداوند نیز مانند فرشتگان در آن دخالت دارند و وحی و... انجام می‌دهند. بنابراین می‌توان گفت که منظور از رحمت در این آیه همان ولایت است (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۳: ۳۴۲). به بیان دیگر می‌توان گفت که رحمت عام که از سایه‌های اسم رحمان است بر هر موجودی عرضه می‌شود و رحمت خاص که از سایه‌های اسم رحیم است برای کسی عرضه می‌شود که ولیّ خدا باشد و یا ولایت اولیای الهی را پذیرفته باشد (گنابادی، ۱۴۰۸، ج ۲: ۴۷۱؛ ابن‌عربی، ۱۴۱۰، ج ۳: ۲۰).

قول دیگر نیز در باب رحمت عندی وجود دارد که آن را طول عمر، عزلت از مردم و عدم احتیاج به ایشان، سلامتی و... معنا کرده‌اند (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸: ۳۰۲). اما غالب مفسران آن را از سنخ امور معنوی و مقدس از ماده دانسته‌اند (کاشانی، ۱۴۲۲، ج ۱: ۴۰۸). همچنین نعمات مادی با سیاق کلام چندان تناسب ندارد؛ زیرا پس از رحمت عندی از علم لدنی یاد می‌شود؛ همان‌گونه که ابن‌عربی در این آیه تقدم رحمت بر علم را به‌معنای تلازم آن دو می‌داند و می‌گوید کسی که ادعای علم داشته باشد اما مشمول رحمت نباشد صاحب علم نیست. و زمانی که خداوند می‌خواهد به بنده‌اش رحمت اعطا کند به او علمی می‌دهد که حقایق برای او با این علم آشکار می‌شود. علم معادن متعددی دارد و شریف‌ترین این معادن علم لدنی است که با رحمت مقرون می‌باشد. در این داستان اساس و اصل

[ Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01 ]

بر رحمت است که این رحمت در خضر ظهور و بروز داشته، به همین دلیل در حق غلام رحم می‌کند تا وی به هلاکت نرسد و پیش از کافر شدن بمیرد. بر پادشاه غاصب رحم می‌کند تا به گناه غصب کشتی مساکین مبتلا نگردد. بر یتیمان نیز رحم می‌کند تا گنج برای آنان بماند (ابن‌عربی، ۱۴۱۰، ج ۳: ۲۱) ولیکن رحم در مورد آن دو یعنی غلام و پادشاه به جهت وجود خودشان در قالب غضب نمایان می‌گردد و در مورد یتیمان ظهور و بروز آشکار دارد. درواقع در تعمیر دیوار رحمت ذاتی وجود داشت و در دو مورد دیگر رحمتی است که ظاهراً غضب بود.

علم لدنی چهار شاخصهٔ اصلی دارد:

الف. علم لدنی بدون تکلف و زحمت به‌دست می‌آید. این تکلف طلب از غیر و هرگونه درخواست از مردم است (ابن‌عربی، ۱۴۱۰، ج ۳: ۲۰).

ب. علم لدنی ازسوی خداوند و بدون واسطه است.

خداوند از طریق الهام یا کشف و عیان به هرکس بخواهد علم لدنی می‌دهد. منظور از «من لدنا» مقام احدیت ذات است که بدون واسطه و از طریق فیض الهی و الهام ربانی حاصل می‌شود (حقی بروسوی، بی‌تا، ج ۵: ۲۷۰). کسانی در معرض این علم هستند که به لایه‌های باطنی یعنی غیب و غیب الغیب و سرّ و سرّ سرّ راه یافته باشند (بقلی شیرازی، ذیل آیهٔ ۶۵ سورهٔ کهف).

به عبارتی هرگونه واسطه در این علم نفی می‌شود حتی علمی که از طریق کشف به‌دست می‌آید چون واسطه‌ای در کار است از سنخ علوم لدنی نیست (سلّمی، ۱۳۶۹ :۱۲۵).

ج. علم لدنی برای صاحب آن یقینی است (قشیری، بی‌تا، ج ۲: ۴۰۸)

د. علم لدنی به نفع سایر بندگانِ خداوند است (قشیری، بی‌تا، ج ۲: ۴۰۸)

در مورد مصادیق علم لدنی نیز می‌توان گفت که شامل علم به اسما و صفات الهی، علوم ربوبی، اسرار وحدانی و علم به سرّ قدر است (حقی بروسوی، بی‌تا، ج ۵: ۲۷۱).

### ۱-۲. توجه به عالم معنا و تأویل ظواهر، علت ذکر داستان در قرآن کریم

در رابطه با کیفیت تحقق این ملاقات دو دیدگاه کاملاً متفاوت قابل طرح است که مبنای روایی نیز دارند. دیدگاه نخست این است که علت تحقق داستان را نوعی تنبیه و تأدیب برای موسی بدانیم؛ زیرا وقتی به مقام تکلّم با خداوند دست یافت و خداوند به وی الواح را داد به‌سوی قوم خویش

[ Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01 ]

بازگشت و بالای منبر رفت و آنچه خداوند به او داده بود به آن‌ها داد. پس در نفسش این مطلب داخل شد که خداوند مخلوقی داناتر از او نیافریده است. خداوند به جبرئیل وحی کرد که موسی را دریاب که هلاک و تباه شد و به او اعلام کن که در مجمع البحرین نزدیک سنگی، مردی است که از تو داناتر است. پس به‌سوی او برو و از او کسب علم کن. جبرئیل نازل شد و او را از این خبر آگاه ساخت و موسی دانست که خطا کرده است. رعب و ترس از خداوند در دلش پدید آمد و به دوستش یوشع دستور داد که برای یافتن آن عبد صالح خداوند آماده شود (گنابادی، ۱۴۰۸، ج ۲: ۴۷۰).

دیدگاه دوم این است که علت تحقق داستان را طلب و میل شدید موسی برای یافتن انسان کامل و مراد و دستیابی به علم باطنی بدانیم. طبق روایتی که از ابن‌عباس نقل شده است موسی از خداوند در خواست می‌کند که عالم‌تر از وی را به او معرفی کند و عرضه می‌دارد: اگر یکی از بندگانت از من عالم‌تر است من را به او هدایت کن. خداوند فرمود داناتر از تو خضر است. گفت او را کجا پیدا کنم؟ خداوند فرمود در ساحل دریا کنار صخره. گفت خدایا چگونه آنجا را پیدا کنم. خداوند فرمود ماهیی بگیر و هرجا آن را گم کردی وی همان جاست (ابن‌عجیبه، ۱۴۱۹، ج ۳: ۲۸۵).

همان طور که در این دو نوع نقلِ ماجرا دیده می‌شود دو علت برای تحقق داستان قابل استنباط است که یکی اشاره به نوعی تأدیب و تنبیه موسی است و دومی علت تحقق داستان طلب و میل موسی برای تعلم علوم باطنی و اسرار الهی است.

یکی دیگر از مواضع قابل بررسی، علت ذکر این داستان در قرآن کریم است. هدف از طرح این بحث پاسخ‌گویی به این پرسش است که چه موضوع اساسی در این داستان برای مؤمنان وجود دارد که خداوند آیاتی از کتاب هدایتگر خویش را به آن اختصاص می‌دهد؟ (۴)

می‌توان دلایل زیر را برای علت ذکر این داستان در قرآن بیان کرد.

الف. علت ذکر این داستان برای تعلیم این مطلب است که هرکس بخواهد وارد علم واردات شود باید در پی عالم و شیخ باشد و نیز آگاه کردن سالک به این نکته که اگرچه دارای فضیلت و مراتب عالی است هرگز بی‌نیاز از مراد و پیر نیست و پیوسته در این راه باید به جهل و عجز خویش از راه و گردنه‌های آن عنایت داشته باشد و به هیچ روی توجهی به مراتب ظاهری خود نداشته باشد. خلاصه غایت و سرانجام ذکر این داستان در قرآن، اهمیت و ضرورت پیر و مراد در سلوک إلی الله

[ Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01 ]

است. وقتی پیامبری اولوالعزم چون موسی با ویژگی‌هایی مانند تکلم با خداوند، انزال تورات و اقتدار بنی اسرائیل و... به پیر و شیخ محتاج است، چگونه سالکان دیگر می‌توانند این راه را بدون مراد طی کنند (گنابادی، ۱۴۰۸، ج ۲: ۴۷۰؛ حقی بروسوی، بی‌تا، ج ۵: ۲۶۴؛ رازی، ۱۳۸۹: ۴۰۱ و ۴۰۲).

ب. علت ذکر این داستان در قرآن کریم توجه دادن مؤمنان به عالم باطن و غیب است. عالمی که قواعد مخصوص به خود دارد و تفاوت آشکاری با عالم ظاهر و قواعد مسلط بر آن دارد. درحقیقت قرآن کریم در خلال نقل این داستان به مؤمنان می‌فهماند که همان‌گونه که افرادی مانند انبیا به اصلاح امور ظاهری و شریعت می‌پردازند؛ اولیای پنهان الهی به تحقیق بواطن خواص مشغول هستند (ابن‌عجیبه، ۱۴۱۹، ج ۳: ۲۸۵).

ج. علت دیگر ذکر این داستان در قرآن کریم توجه مؤمنان به این نکته است که هر بنده‌ای در هر مرتبه و مقامی که باشد در معرض ابتلا به انواع امتحانات و بلایا است. درواقع خداوند عزم جدی برای تأدیب و تعلیم تمام بندگان خویش با هر مقام و منزلتی دارد و اگر گفته شود که هدف از ارسال رسل و نازل کردن کتب و انواع مشقات و مشکلات انبیا برای این است که ایشان از خودیّت خویش خارج شوند و به فقر إلی الله که محقق شدن به مقام والای توحید است، نائل شوند؛ سخن گزافی نیست؛ زیرا همانا هدف و غایت سلوک إلی الله وصول به توحید و هدایت خلق به این‌سو است؛ و هرچه سالک قربش به حق بیشتر باشد تأدیب و تنبیهش برای رسیدن به این غایت والا افزون‌تر است (گنابادی، ۱۴۰۸، ج ۲: ۴۷۰).

د. علت دیگری نیز قابل استنباط است که متفاوت از علل دیگر است و آن این است که حوادث و وقایعی که بر وفق مراد اهل ظاهر و اهل دنیا جریان می‌یابد، تأویلی دارد که به زودی برای آن‌ها معلوم و مشخص خواهد شد. علامه طباطبائی در این باره می‌گوید: «فالتذکیر بقصة موسی و العالم کأنه للإشارة إلی أن لهذه الوقائع و الحوادث التی تجری علی مشتهی أهل الدنیا تأویلا سیظهر لهم» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۳: ۳۳۸).

## ۲. بررسی نکات عملی و سلوکی مستفاد از داستان

مفسران تفاسیر عرفانی در داستان خضر و موسی بستر و زمینهٔ داستان را برای استفاده‌های سلوکی و عملی بسیار مناسب دیده‌اند. البته غالب مفسران بهره‌های سلوکی و عملی خود از داستان را به رابطهٔ

[ Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01 ]

مرید و مرادی محدود کرده‌اند. در این بخش کوشش می‌شود که بهره‌های عملی از داستان به تمام حوزه‌های سیر و سلوک گسترش داده شود و منحصر در رابطهٔ مرید و مرادی نگردد. (۵)

در ذیل به پاره‌ای از استفاده‌های سلوکیِ قابل برداشت از داستان می‌پردازیم.

### ۲ -۱. تأدیب موسی با نسیان ماهی

وقتی موسی و جوان (۶) همراه وی به مجمع البحرین رسیدند غذایی را که همراه خود داشتند (ماهی) را فراموش کردند و ماهی راه دریا را پیش گرفت. (۷) قرآن کریم فراموشی را به هر دوی ایشان نسبت می‌دهد. سه علت برای فراموش کردن ماهی قابل فرض است که از آن‌ها می‌توان برداشت‌های عملی و سلوکی داشت. برخی از این علل با سیاق داستان و براهین دیگر سازگار نیست. کوشش می‌شود که این علل در بوتهٔ نقد و بررسی قرار گیرند.

الف. می‌توان گفت چون یوشع ملازم موسی بود و از ایشان معجزات فراوان و باهر دیده بود، زنده شدن ماهی چندان در نظرش جلوه نکرد ازاین‌رو فراموش کرد که به موسی خبر دهد (حقی بروسوی، بی‌تا، ج ۵: ۲۶۶). به نظر می‌رسد این گونه دلایل که بیشتر بر مقام موسی در رسالت و نبوت تأکید دارند؛ در جهت پاسخ‌گویی به این تعارض که چگونه پیامبر اولوالعزمی از فرد دیگری کسب علم می‌کند؛ ارائه شده‌اند و چندان دقیق نیست. افزون‌بر اینکه قرآن کریم فراموشی را به موسی هم نسبت می‌دهد و چگونه امکان دارد که پیامبری به اذن الهی معجزه‌ای نشان دهد و آن‌گاه خود فراموش کند.

ب. می‌توان گفت نسیان برای تنبیه موسی بوده است تا به ایشان بگویند که علم جز از طریق تعلیم الهی به‌دست نمی‌آید و با اینکه به موسی گفته شده بود که با نشانه‌ای برخورد خواهد کرد و دلالت حق بر یافتن خضر را می‌دانست لکن فراموش کرد و تا زمانی که خداوند اراده نفرمود وی این دلالت را فراموش کرد (ابن‌عربی، ۱۴۱۰، ج ۳: ۲۰).

ج. و یا علت فراموشی را استغراق در استبصار و انجذاب پیایی موسی دانست (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸: ۳۰۰). این دلیل نیز با اشکالاتی همراه است. نخست اینکه موسی به دیدار ولی خدا می‌رود و بندهٔ خاص الهی که قرآن کریم با کلماتی چون: «عَبْداً مِّنْ عِبَادِنَا ءَاتَيْنَهُ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَ عَلَّمْنَهُ مِن لَّدُنَّا عِلْما» (کهف: ۶۵)، از وی یاد می‌کند بی‌تردید مصداق حدیث قرب نوافل و چشم و گوش حق‌تعالی

[ Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01 ]

شده است. چگونه ممکن است که موسی در این راه مستغرق فیوضات الهی باشد، اما دلالتی که به ولی خدا اشارت دارد را فراموش کند؟ مگر آنکه گفته شود به اندازه‌ای مجذوب بود که به‌کلی از جمیع ماسوا حتی اولیای الهی انقطاع داشت که با تعالیم عرفانی و مقام جمعی که برای انبیا توصیف می‌شود، سازگار نیست. اشکال دوم اینکه به فرض بپذیریم که موسی در حال انجذاب بود، جوان ملازم موسی چرا داستان را فراموش کرد؟ به لحاظ سلوکی امکان ندارد که دو نفر در یک زمان واحد، حال کاملاً یکسانی را تجربه کنند، به‌خصوص که جوان، شاگرد و ملازم موسی بود و مرید وی محسوب می‌شد.

در میان این علل آنچه بیش از همه با سیاق آیات هماهنگ است این است که فراموشی را تأدیب موسی بدانیم و قرآن کریم می‌خواهد بفهماند حتی آن چیزی که به آن علم دارید تا زمانی که ارادهٔ الهی تعلق نگیرد، نمی‌تواند مفید واقع شود (ابن‌عربی، ۱۴۱۰، ج ۳: ۲۰).

### ۲-۲. بی‌اهمیتی مقامات ظاهری [حتی رسالت در سلوک]

یکی از پرسش‌هایی که در این داستان مطرح می‌شود این است که مقام خضر بالاتر بوده یا مقام موسی؟ زمانی این پرسش نقش محوری در داستان بازی می‌کند که انبیا علی‌الخصوص پیامبران اولوالعزم بالاترینِ خلق در میان مردم شناخته می‌شوند و اینکه از فرد دیگری علم بیاموزند در تعارض با نبوت ایشان است. سه فرض اصلی در پاسخ به این پرسش قابل طرح است که این فروض در موارد متعددی قابلیت تطبیق با کل داستان را ندارند. در زیر به این موارد می‌پردازیم.

الف. مقام موسی بالاتر بوده و کسب علم ایشان دلیل پائین‌تر بودن مقام ایشان نسبت به خضر نبوده است. دلایل مختلفی برای این فرض می‌توان ذکر کرد.

موسی همچون طلا و خضر چون کوره است. موسی باید از کوره عبور کند تا ناخالصی‌های خویش را از دست بدهد و هرگز کوره به مقام طلا نخواهد رسید. در این دیدگاه به خضر به‌عنوان شخصی که فقط برای ابتلای موسی در داستان ذکر شده است؛ نظر می‌شود و سرانجام موسی است که به مرتبهٔ بالاتری ارتقا می‌یابد. میبدی در این باره می‌گوید:

> *نگر تا ظنّ نبری که موسی کلیم با آنکه او را به دبیرستان خضر فرستادند خضر را بر وی مزید بود کلّا و لمّا که بر درگاه عزّت بعد از مصطفی (ص) هیچ پیغامبر را آن مباسطت و قربت نبود که موسی را بود، اما خضر را کوره ریاضت موسی گردانید*

[ Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01 ]

*چنانک کسی خواهد تا نقره به اخلاص برد در کوره آتش نهد آن‌گه فضل نقره را بود بر کورهٔ آتش نه کوره و آتش را بر نقره* (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۵: ۷۲۸).

این دیدگاه با برخی آیات داستان هم‌خوانی ندارد. موسی وقتی به خضر می‌رسد مانند شاگردی که به محضر استاد خویش می‌رود به وی می‌گوید: «هَلْ أَتَّبِعُکَ عَلی أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً» (کهف: ۶۶). (۸)

خضر در مقام فنای در حق و موسی در مقام بقای به حق بود؛ بنابراین هر کس مقام بقای به حق داشته باشد جامع کثرت و وحدت است. در عین حال که حال وحدت بر او غلبه دارد از احکام شریعت نیز برکنار نیست (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸: ۳۴۴). درحقیقت بر خضر حال سکر حاکم بود و بر موسی حال صحوِ پس از سکر غالب بود. این دیدگاه نیز محل مناقشه است؛ زیرا اگر کسی جامع احکام کثرت و وحدت باشد در آن صورت بر حوادثی که از حقیقتی سرچشمه یافته‌اند؛ اعتراض نمی‌کند و علی‌الخصوص با اعتراض سوم موسی که به‌واسطهٔ دریافت نکردن اجرت صورت گرفت به‌هیچ‌وجه سازگاری ندارد و تنها توجیهی برای اعتراضات موسی است که با چند اصطلاح عرفانی مانند فنای فی الله و بقای بالله آراسته شده است، اما از محتوا کاملاً بی‌بهره است. هرکس حتی برای یک بار این داستان را بخواند نمی‌تواند این توجیه را بپذیرد.

می‌توان واقع شدن این داستان و رویدادهای آن را با فرض بالاتر بودن مقام موسی این‌گونه توجیه کرد که خداوند همیشه با خواص محبانش این‌گونه رفتار می‌کند و به خاطر لطف و عنایت به آن‌ها، ایشان را به وسیلهٔ کسانی که از نظر علم و حال از ایشان پائین‌تر هستند، تأدیب می‌کند تا در کمتر از اوج کمال توقف نکنند.

ب. فرض دوم این است که اساساً از این داستان هیچ نتیجه‌ای دربارهٔ مقام موسی و خضر نمی‌توان گرفت. چرا که حال موسی در این سفر متفاوت از سایر احوالاتش در مسیر سلوک بوده است و باید اسفار موسی را در کنار و امتداد یکدیگر معنا کرد. اسفار موسی در چهار سفر اصلی خلاصه می‌شود که سفر نخست وی سفر هرب بود و این زمانی بود که مرد قبطی را کشته و به سوی مدین گریخته بود. سفر دوم وی سفر طلب بود، هنگامی که موسی در بیابان در طلب آتش بود. سفر سوم او به سوی کوه طور بود که سفر طرب موسی نیز بوده است. سفر چهارم وی سفر

[ Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01 ]

همراه با خضر بود و چون گرسنگی و خستگی فراوانی را متحمل شد سفر تعبِ موسی می‌باشد [۹] (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۵: ۷۲۶ و ۷۲۷).

طبق این دیدگاه ماهیت سفری که موسی با خضر همراه بوده با سایر اسفارش متفاوت است و این سفر، سفری تأدیبی است که باید موسی فراموش کند، اعتراض نماید، گرسنگی فراوانی را متحمل شود و... تا به مرتبهٔ بالاتری ارتقا یابد و بدون تحمل این مشقات هرگز به این مراتب دست نمی‌یابد و گرنه موسی در کوه طور قریب چهل روز گرسنه بود و هرگز احساس تعب نکرد؛ چرا که در کوه طور محمول بود و در این سفر محتمل. در کوه طور حال مشاهده و انس بر او غلبه داشت و در این سفر حال مجاهده و امتحان بر او حاکم بود (بقلی شیرازی، ذیل آیه ۶۲ سورهٔ کهف).

چنانچه خضر نیز با موسی چنین کرد و اعتراضات موسی را با مراحل دیگر زندگی‌اش تطبیق داد. وقتی موسی به خضر در باب سوراخ کردن کشتی اعتراض کرد، خضر او را به یاد حالی انداخت که در نوزادی بر روی تابوتی در دریای نیل افتاده بود و خداوند او را حفظ کرد. زمانی که دربارهٔ کشتن غلام اعتراض کرد خضر او را به یاد هنگامی انداخت که سبب قتل قبطی ازسوی خداوند شد و آن زمان که از باب نگرفتن اجرت برای تعمیر دیوار اعتراض کرد خضر اجرت نگرفتن وی از دختران شعیب را به یادش آورد (نووی جاوی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۶۵۷).

همچنین سنخ علوم خضر و موسی متفاوت است که امکان مقایسه در این دو بزرگوار را از بین می‌برد. وقتی نوع علوم ایشان با هم فرق می‌کند نمی‌توان سخنی از بالاتری یا پائین‌تریِ دیگری زد. استبعادی ندارد که خداوند علمی را به مفضول اختصاص دهد که فاضل آن را نداشته باشد، همان طور که خضر به موسی گفت: «من علمی دارم که تو نداری و تو علمی داری که من ندارم» (ابن‌عربی، ۱۴۱۰، ج ۳: ۲۰).

عبارت: «قالَ اَلَم اَقُل إنَّکَ لَن تَستَطیع مَعِیَ صبراً» که خضر به موسی می‌گوید دلیل بر برتری خضر نیست بلکه آن در جهت تنبیه روحی و تحریض قدسی موسی است تا موسی در سلوک قوی‌تر شود (کاشانی، ۱۴۲۲، ج ۱: ۴۰۹).

سه مقام برای انبیا بر حسب نسبتشان با خلق وجود دارد: مقام اول مقام بشری است که با این مقام همانند سایر مردم زندگی می‌کنند، می‌خورند، می‌آشامند و در برآوردن احتیاجاتشان کار و تلاش می‌کنند و این جهت بشریت ایشان است و همین جهت موجب می‌شود که مردم از قبول آنان

[ Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01 ]

سرباز زنند چون می‌بینند که آنان نیز چون خودشان می‌خورند و می‌آشامند و مقام دیگری از ایشان را نمی‌بینند؛ مقام دوم مقام رسالت انبیا است. با این مقام نظام اجتماعی مردم را بنیاد می‌نهند و در حفظ شریعت و وضع احکام آن می‌کوشند؛ مقام دیگر مقام ولایت است که در این مقام افراد مستعد و آماده را از طریق دل سیر می‌دهند و این دعوت تنها با لطف انجام می‌گیرد بدون آنکه اجبار و اکراهی در کار باشد. اما دربارهٔ موسی وی عالِم مقام دوم یعنی مقام رسالت بود و در مقام ولایت نیاز به پیر و شیخ داشت همان‌گونه که در خضر احکام ولایت غلبه داشت در موسی احکام شریعت غالب بود (گنابادی، ۱۴۰۸، ج ۲: ۴۷۳). بنابراین موسی عالم شریعت است و در این مقام غلبه دارد در صورتی که خضر عالم باطن است و مقایسهٔ این دو از اساس نادرست است.

ج. فرض سوم این است که مقام خضر به موسی مقام پیر و مراد به مرید است و باید حکم به تفوقِ مقام خضر داد. درحقیقت از نظر ایشان بر خضر احکام وحدت و حقیقت حاکم بود و بر موسی احکام کثرت و شریعت. به همین دلیل اعتراض می‌کرد و نمی‌توانست سکوت کند؛ زیرا به مقام حقیقت تحقق نیافته بود. خضر علمی دارد که براساس آن عمل می‌کند و چون موسی از آن بی‌بهره است با اینکه عهد کرده باز هم اعتراض می‌کند. ابن‌عربی واژهٔ «خُبر» در آیهٔ ۶۸ سورهٔ کهف را معادل ذوق می‌داند که علم حال است (ابن‌عربی، ۱۴۱۰، ج ۳: ۲۵) و هرکس مقامش کشف باشد هیچ‌چیز را انکار نمی‌کند گرچه انکار می‌شود و هرکس مقامش شرع یا عقل باشد هم انکار می‌کند و هم انکار می‌شود. موسی در مقام شرع بود، [۱۰] بنابراین انکار می‌کرد اما خضر مقام کشف و عیان داشت و نمی‌توانست چیزی را انکار کند گرچه ازسوی موسی انکار می‌شد (ابن‌عربی، ۱۴۱۰، ج ۳: ۲۷).

امام خمینی در *مصباح الهدایه* به برتری مقام خضر نسبت به موسی اشاره کرده و بر این رأی هستند که انبیا مأمور حفظ مجلس حق هستند، بنابراین ایشان حفظ حضور می‌کنند اما خضر به مقام بالاتری دست یافته بود و این مقام حفظ حاضر است (امام خمینی، ۱۳۸۶: ۴۶).

حق مطلب این است که فرض سوم با روند داستان و درخواست‌های پی‌درپی موسی برای تلمذ هماهنگی دارد و همین طور که در دو فرض پیش ذکر شد هرکدام از فروض گذشته با اشکالاتی همراهند و با سیاق داستان تناسب ندارند.

[ Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01 ]

### ۲-۳. کسب مراتب توحید در طی مراحل سفر

عرفا مراتب توحید عملی را در تحقق به سه مرتبهٔ توحید افعالی، توحید صفاتی و توحید ذاتی می‌دانند و می‌توان مراحل سه‌گانهٔ سفر موسی را به منظور وصول به این مراتب توحیدی تبیین کرد. در مرتبهٔ نخست که خضر کشتی را سوراخ می‌کند آن را به خود نسبت می‌دهد در حالی که فعل الهی است و هیچ استقلالی در این امر بدون ارادهٔ خداوند نداشته است. بنابراین عبور از این مرتبه وصول به ملکهٔ توحید افعالی را برای موسی به ارمغان می‌آورد. مرتبهٔ بعد که حد وسط بین توحید ذاتی و توحید افعالی است با لفظ «ارادنا» یاد می‌شود و مرحلهٔ عبور از توحید صفاتی است و در مرحلهٔ آخر ملکهٔ توحید به صورت تام و تمام حاصل می‌گردد، به همین دلیل خضر می‌فرماید: «اراد ربُّک» (سلّمی، ۱۳۶۹: ۱۲۵؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸: ۳۳۸).

البته ابن‌عربی مراحل سه‌گانهٔ «اردتُّ»، «ارادنا» و «اراد ربُّک» را به گونهٔ دیگری تبیین می‌کند. وی اشاره‌ای به وصول به مراتب توحید در این مراحل سه‌گانه نکرده و اعتقاد دارد این مطلب ادب خضر را نشان می‌دهد که در مورد سوراخ کردن کشتی که عیب و نقصی در کار است (أن أعیبها) آن را به خود نسبت می‌دهد و در مورد کشتن غلام که هم خیر و هم شر در آن وارد است (أن یُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَیْرًا) آن را به خود و خدا نسبت می‌دهد و در مورد سوم که خیر محض است می‌فرماید: «أراد ربُّک» (ابن‌عربی، ۱۴۱۰، ج ۳: ۲۸).

اختلاف دیدگاه سلّمی در *حقائق التفسیر* و ابن‌عربی نشان می‌دهد که برخلاف تصور اولیه تأویل عرفانی آیات حد و مرز تعیین شده و مشخصی ندارد و چون ادعای عرفا این است که این تأویلات براساس کشف و شهودشان صورت گرفته، در مواردی این‌چنینی، داوری و قضاوت سخت می‌شود. اما اگر مراحل سه‌گانهٔ سفر موسی و خضر را به منظور رسیدن به هدفی سلوکی در نظر بگیریم تأویل سلّمی با آن مراحل هم‌خوانی بیشتری دارد، به‌ویژه وقتی در نظر می‌گیریم که بسیاری از عرفا هدف و مقصد نهایی سلوک را رسیدن به ملکهٔ توحید ذکر کرده‌اند که در سه مرحلهٔ توحید افعالی، توحید صفاتی، توحید ذاتی روی می‌دهد، این تأویل رنگ و بوی عملی‌تری می‌یابد (طباطبائی، ۱۳۸۳: ۶۸ – ۷۲).

[ Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01 ]

گنابادی نیز همین نظر را در *بیان السعاده* دنبال می‌کند. وی بر این عقیده است که سفر موسی با خضر در جهت خروج موسی از کثرت و وصول به وحدت بوده است به همین دلیل در مرحلهٔ نخست و در ابتدای سلوک که سیر از خلق به‌سوی حق است احتیاج به خراب کردن بدن و اضمحلال قوای نفسانی دارد تا از تسلط شیطان رهایی یابد و تسلیم قوای عقل شود. اسباب تهذیب بدن و شکستن قوای نفس گاهی اختیاری است مانند انواع ریاضت‌ها، سیاحت‌ها و عبادت‌ها و گاهی هم اضطراری است مانند انواع بلاها و امتحانات که خداوند آن‌ها را بر سالک بر حسب آنچه حکمتش اقتضا می‌کند، وارد می‌سازد. سالک در این مرتبه مؤمن نیست؛ زیرا خدا را نمی‌بیند و بر شیخ نیز شایسته است که از مقام عالیِ خود تنزل یافته و سالک را مطابق حالش مورد خطاب قرار دهد، ازاین‌رو خضر در ابتدای امر گفت: «أَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَها». فعل معیوب کردن کشتی را به خودش نسبت داد تا استقلال خودش را برساند و اظهار انانیّت بکند. درواقع خضر در این مرحله که مرحلهٔ وصول به توحید افعالی برای موسی است مطابق مقتضیات مرتبهٔ موسی سخن می‌گوید و اظهار انانیت می‌کند بدون اینکه به شراکت یا سبب سازی خدا اشاره داشته باشد؛ و چون هر چیزی که سالک به خودش نسبت دهد نقص، شرّ و عیب به حساب می‌آورد، بنابراین خضر فعل منسوب بر انانیتش را با لفظ «اعیبها» ابراز کرد (گنابادی، ۱۴۰۸، ج ۲: ۴۷۷). تأویل گنابادی ازآن‌رو که مراحل سفر را با اسفار موردِ نظر عرفا تطبیق داده و هم دلیل کلام خضر را بیان کرده از قوت بیشتری برخوردار است.

### ۲-۴. ادب یوشع

این عبارتِ همراه موسی که گفت: «وَ ما أَنْسانِيهُ إِلاَّ الشَّيْطانُ أَنْ أَذْكُرَه» (کهف: ۶۳) نشانهٔ ادب یوشع است که فراموشی را به شیطان نسبت داد درحالی‌که خداوند برای تأدیب و تنبیه موسی فراموشی را بر آن‌ها عارض کرد (ابن‌عربی، ۱۴۱۰، ج ۳: ۱۹).

### ۲-۵. ادب موسی در همراهی با خضر

عبارت موسی به منظور درخواستِ همراهی با خضر که فرمود: «هَلْ أَتَّبِعُکَ عَلى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً» (کهف: ۶۶) نشانهٔ حسن ادب و کیفیت درخواست مرید از مراد و اجازهٔ از وی است (بقلی شیرازی، ذیل آیهٔ ۶۶ سورهٔ کهف).

[ Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01 ]

### ۲-۶. اتکای به نفس، سبب عدم وصول به مقصد

در باب سخن موسی در آیهٔ ۶۹ سورهٔ کهف[۱۱] تأویلات مختلفی می‌توان ارائه کرد و عدم موفقیت وی در این امر را به آن جهتِ تأویل شده، نسبت داد.

الف. موسی به دو چیز وعده داد: صبر و عدم عصیان. اما صبر را به ارادهٔ خداوند منوط کرد، بنابراین تا آخر صابر بود و دست خضر را برای ممانعت از فعل نگرفت، لکن عدم عصیان را به ارادهٔ الهی منوط نکرد و عصیان کرد (حقی بروسوی، بی‌تا، ج ۵: ۲۷۶). این تأویل تنها در صورتی صحیح است که منظور آیه نیز تفکیک بین دو امر صبر و عدم عصیان باشد. در غیر این صورت نمی‌توان بین صبر ذکر شده در آیه با عدم عصیان چنین ارتباطی را برقرار کرد.

ب. گاهی کلام موسی در پاسخ به خضر با کلام اسماعیل به هنگام ذبح در پاسخ به ابراهیم مقایسه می‌شود و التجا و فقر نفسِ اسماعیل از التجا و فقر نفسِ موسی بیشتر ظاهر می‌شود؛ زیرا اسماعیل می‌فرماید: «سَتَجِدُنی إن شاءَ اللهُ مِنَ الصَّابِرِینَ» (صافات: ۱۰۲). اما موسی خود را صابر معرفی می‌کند و می‌فرماید: «سَتَجِدُنی إن شاء اللهُ صابراً» (کهف: ۶۹). بنابراین دلیل موفق نبودن موسی در این امر اتکای به نفس خویش است (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸: ۳۴۵). یا می‌توان گفت اسماعیل خودش را در شمار صابران در نظر گرفت، پس داخل شد اما موسی تنها خودش را در نظر گرفت پس خارج شد (قشیری، بی‌تا، ج ۲: ۴۰۸).

ج. دلیل عدم موفقیت موسی این است که موسی «إن شاءَ الله» را مقدم کرد در صورتی که خداوند به پیامبر اکرم(ص) دستور داد که «إن شاءَ الله» را در آخر کلام منعقد کند (ابن‌عربی، ۱۴۱۰، ج ۳: ۲۶).

### ۲-۷. عدم مخالفت و اعتراض مرید در برابر مراد

از آیهٔ: «قالَ فَإنِ اتَّبَعْتَنِی فَلا تَسْئَلْنِی عَنْ شَیْءٍ حَتَّی أُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکْراً» (کهف: ۷۰)، عدم اعتراض مرید در برابر اوامر، رفتار و گفتار پیر و مراد برداشت می‌شود. درواقع در سیر و سلوک اعتراض بر اولیا موجب دوری از آن‌ها می‌شود و دوری از آن‌ها دوری از خداوند را در پی خواهد داشت. برخی از بزرگان گفته‌اند که وصول به خداوند تنها از طریق تعظیم و احترام به اولیای خدا امکان-پذیر است (ابن‌عجیبه، ۱۴۱۹، ج ۳: ۲۹۸).

[ Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01 ]

### ۲-۸. در سلوک، علم باطنی راهگشاست

در مورد عدم صبر موسی، علت‌های مختلفی قابل استنباط است.

الف. علت عدم صبر موسی به تفاوت ماهیت علم موسی باز می‌گردد و به جهت غلبهٔ احکام کثرت یا غلبهٔ علم شریعت بر وی نمی‌توانست صبر کند و هیچ ایراد و اشکالی به موسی وارد نیست؛ زیرا مقام جمع بین احکام کثرت و وحدت تنها به پیامبر خاتم (ص) اختصاص دارد (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸: ۳۱۳).

ب. علت عدم صبر موسی نوع علم باطنی خضر است. علم باطنیِ خضر علم باطنیی نبود که از طریق مکاشفه برای خضر حاصل شده باشد که اگر این‌چنین بود موسی به آن احاطه داشت و هرگز اعتراض نمی‌کرد بلکه علم باطنیی بود که از طریق اشاره حاصل شده بود و همین موجب مشکلات بین موسی و خضر شد. زیرا علم لدنی علمی است که از طریق اشاره به‌دست می‌آید و بدون هیچ واسطه است؛ حتی علم باطنیی که از طریق مکاشفه به‌دست می‌آید علم لدنی نیست (سلّمی، ۱۳۶۹: ۱۲۵).

ج. بیان خضر مبنی بر ناتوانی موسی در همراهی، تنبیه روحی و تحریضِ قدسیِ موسی است تا در سلوک قوی‌تر شود و به‌هیچ‌وجه به ناتوانی موسی بازنمی‌گردد (کاشانی، ۱۴۲۲، ج ۱: ۴۰۹).

د. دلیل عدم صبر موسی به تفاوتِ حکم علم و حکمِ مظاهر علم بازمی‌گردد و آنجا که خضر می‌فرماید: «قالَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً» (کهف: ۶۷)، قدرت بر صبر را با نفی سبب قدرت که عبارت است از احاطه و علم به حقیقت و تأویل واقع نفی می‌کند. پس درحقیقت فعل را با نفی یکی از اسبابش نفی کرده است. به همین دلیل می‌بینیم موسی در هنگامی که خضر معنا و تأویل کرده‌های خود را بیان کرد تغییری نکرد، بلکه در هنگام دیدن آن کرده‌ها در مسیر تعلیم بر او تغییر کرد و وقتی برایش معنا کرد قانع شد. زیرا علم حکمی دارد و مظاهر علم حکم دیگری دارند. نظیر این تفاوت که در علم و در مظاهر علم رخ داده داستان موسی در قضیهٔ گوسالهٔ سامری است که در سورهٔ اعراف آمده است. در آن داستان نیز با اینکه خدای تعالی در میقات به او خبر داد که قوم تو پس از آمدنت، به وسیلهٔ سامری گمراه شدند و خدا از هرکس دیگری صادق‌تر است و موسی به این مطلب ایمان داشت با این‌حال هیچ عصبانی نشد ولی وقتی به میان قوم آمد و مظاهر آن علمی را که در میقات به‌دست آورده بود با چشم خود دید پر از خشم و غیظ شد و الواح را انداخت و سر

[ Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01 ]

برادر را گرفت و کشید. بنابراین عبارت: «قالَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً» (کهف: ۶۷) به این معنا است که تو طاقت روش تعلیمی را نداری، نه اینکه تو طاقت علم را نداری (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۳: ۳۴۳).

## ۲-۹. طلب اجر و مزد، سبب فراق موسی و خضر

از نکات جالب داستان، علت فراق موسی و خضر است:

الف. علت فراق موسی و خضر به نتیجه رسیدن هدف سفر است. مقصود خداوند و خضر از تأدیب موسی حاصل شده بود؛ بنابراین زمان فراق آن دو فرا رسید. (ابن‌عربی، ۱۴۱۰، ج ۳: ۲۸).

ب. علت فراق آن دو این است که مرید تا سه بار می‌تواند به استاد خویش اعتراض کند و چون بار سوم شد مراد می‌تواند او را ترک کند (حقی بروسوی، بی‌تا، ج ۵: ۲۸۰). البته چنین استفاده‌های سطحی و برداشت‌های نازلی از سیر و سلوک سالکان طریق الی الله متناسب با اهداف عالیهٔ سلوک نیست. مراد اگر چیزی از انانیت و رعونت نفس در مرید نبیند هرگز او را به سبب اعتراض ترک نمی‌کند و تعداد دفعات اعتراض تأثیری در این رویکرد ندارد.

ج. چون موسی در مورد سوم طلب اجر و پاداش کرد و عمل خویش را دید، زمان فراق و جدایی فرا رسید. درحقیقت رؤیت عمل و طلب ثواب، عمل را ابطال می‌کند و این از نکات عمیق سلوکی است (سلّمی، ۱۳۶۹: ۱۲۵). چنانچه بزرگان در سیر و سلوک عملی را مقبول می‌دانند که سالک به‌طور کامل آن عمل را فراموش کرده باشد.

د. علت فراق و جدایی خضر و موسی انسی است که خضر با خداوند داشت. به همین دلیل از مصاحبت با خلق اکراه داشت، هرچند که آن شخص موسی باشد. به همین جهت می‌خواست که موسی را از خویش مأیوس کند؛ چرا که هر کس با خدا انس داشته باشد از ماسوای او احتراز می‌کند (سلّمی، ۱۳۶۹: ۱۲۵).

برخی از این تأویلات چندان با سیاق داستان هم‌خوانی ندارد؛ به‌عنوان مثال این تأویل که چون بار سوم شد زمان جدایی آن دو فرا رسید، تنها با این شرط مورد قبول است که بتوانیم ثابت کنیم حق چنین استفاده‌های جزیی از داستان را داریم وگرنه از درجهٔ اعتبار ساقط می‌گردد.

درواقع در بار سوم به‌نحوی توجه به خویشتن در موسی بروز و ظهور کرد درحالی‌که اعتراض وی در دو مورد پیشین به جهت دیگران بود و همین امر سبب شد که خضر از موسی جدا شود.

[ Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01 ]

## نتیجه

آنچه از بررسی داستان خضر و موسی به‌دست می‌آید نگاه رمزی و اشاری به این دسته آیات شریفه است. هرچند که خود داستان خضر و موسی در سورهٔ کهف از جمله مواردی از وقایع مصحف شریف است که تاب و تحمل تأویل‌های مختلف و متعدد عرفانی را دارد؛ اما عرفای مسلمان بسیار تلاش می‌کنند که از تمام ظرایف و دقائق آیات به نفع آرای سلوکی خویش استفاده کنند که گاهی نیز این تأویلات با تکلّف همراه می‌شود.

به‌طور کلی در تأویل این داستان دو رویکرد اصلی می‌توان داشت. رویکرد نخست طرح بهره‌های عملی و سلوکی از داستان است و رویکرد دوم تأویل اجزای مختلف داستان و تطبیق آن به‌نحو انفسی و گاهی آفاقی است. سعی شده است که در این مقاله رویکرد اول طرح و بحث شود زیرا در غالب آثار به رویکرد دوم پرداخته‌اند. به طور خلاصه برخی استفاده‌های سلوکی و عملی از داستان عبارت است از:

۱. ادب مقدمهٔ حتمی سلوک است.

۲. درک و شاگردی نزد پیر و مراد آن چنان اهمیتی دارد که موسی با اینکه پیامبر اولوالعزم بود برای نائل شدن به آن رنج‌ها و سختی‌های فراوانی را متحمل شد.

۳. بی‌اهمیتی مقامات ظاهری حتی رسالت در سلوک

۴.کسب مراتب توحید در طی مراحل سفر

۵. اعتراض نکردن مرید دربرابر مراد حتی در مواردی که علم دارد.

۶. هر گونه توجه به خویشتن و داشتن هر نوع چشمداشت دور افتادن از غایت سلوک است.

۷. اتکای به نفس سبب عدم وصول به مقصد است و... .

## پی‌نوشت‌ها

۱. هدف از ذکر این مطلب این نیست که تصور شود قرآن کریم از ادیان دیگر این داستان را اتخاذ کرده است، بلکه طرح نوعی وحدت در بین ادیان مختلف در مورد داستان خضر است. همان‌گونه که در مورد داستان نوح و کشتی ایشان نیز چنین وحدتی به چشم می‌خورد. البته قرآن کریم زندگی بشر را به‌صورت یک‌پارچه از آدم تا خاتم طرح کرده است و ذکر این داستان از این منظر نیز نکات قابل توجهی دارد.

[ Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01 ]

۲. خضر به امیرالمؤمنین(ع) گفت: «هر مؤمنی که پس از نماز بخواند: یا مَن لا یَشغَلُهُ سَمعٌ عَن سَمعٍ، و یا مَن لا یُغَلِّطُهُ السّائِلُونَ، و یا مَن لا یُبرِمُهُ إلحاحُ المُلِحّینَ، أذِقنِی بَردَ عَفوکَ و مَغفِرَتِکَ وَ حَلاوَةَ رَحمَتِکَ؛ خداوند گناهان او را می‌آمرزد هرچند به عدد ستارگان آسمان و قطره‌های باران و ریگ‌های زمین و ذره‌های خاک باشد. امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: من می‌دانم این دعا را، خداوند واسع العطایا و کریم است. خضر عرض کرد: راست گفتی یا امیرالمؤمنین و بالاتر از هر دانایی، داناتری می‌باشد» (رک: شیخ مفید، ۱۹۹۳: ۹۲؛ میرزا نوری، بی‌تا، ج ۵: ۶۹).

۳. آلوسی در رابطه با «عبداً من عبادنا» اعتقاد دارد که خداوند خواص بندگان خویش را به خود اضافه می‌کند و از غیر می‌بُرد و افزون‌بر آن در این آیهٔ شریفه از ضمیر «نا» که اسم ذات و جامع جمیع صفات است؛ برای انتساب به حق استفاده شده است و این اهمیت مطلب را بیشتر می‌کند (رک: آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸: ۳۴۴).

۴. شاید به نظر برسد که طرح چنین پرسش‌هایی در باب قرآن کریم چندان صحیح نیست؛ زیرا دستیابی به علّت تامه برای انسان غیرممکن است. این پاسخ به مطلب عمیقی در باب تفسیر قرآن اشاره می‌کند، اما ذکر این نکته لازم است که تقریباً هیچ‌یک از مفسران علت خود را تنها علت ذکر داستان در قرآن کریم نمی‌دانند و در آثار خویش به این مطلب اعتراف کرده‌اند و همواره با الفاظی چون شاید علت ذکر داستان چنین و چنان باشد، سخن گفته‌اند (رک: طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۳: ۳۳۸ ).

۵. لازم به ذکر است که پاره‌ای از برداشت‌ها محل مناقشه است؛ به‌عنوان نمونه برخی استفاده‌های سلوکی از تعداد دفعات اعتراض موسی شده و بیان کرده‌اند، مرید تا سه بار می‌تواند به مراد خویش اعتراض کند و چون به سه رسید مراد می‌تواند از وی جدا شود و وی را رهاکند. چنین بهره‌های جزئی از داستان به نظر با سیاق آیات متناسب نیست و شاید بتوان گفت برخی آداب صوفیانه است که بر آیات قرآن کریم حمل شده است (رک: آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸: ۳۳۱؛ حقی بروسوی، بی‌تا، ج ۵: ۲۸۰).

۶. جوان، یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف، ملازم و در خدمت موسی بود (رک: آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸: ۲۹۳).

۷. فَلَمَّا بَلَغا مَجْمَعَ بَیْنِهِما نَسِیا حُوتَهُما فَاتَّخَذَ سَبِیلَهُ فِی الْبَحْرِ سَرَباً * فَلَمَّا جاوَزا قالَ لِفَتاهُ آتِنا غَداءَنا لَقَدْ لَقِینا مِنْ سَفَرِنا هذا نَصَباً * قالَ أَ رَأَیْتَ إِذْ أَوَیْنا إِلَی الصَّخْرَةِ فَإِنِّی نَسِیتُ الْحُوتَ وَ ما أَنْسانِیهُ إِلاَّ الشَّیْطانُ أَنْ أَذْکُرَهُ وَ اتَّخَذَ سَبِیلَهُ فِی الْبَحْرِ عَجَباً (کهف: ۶۱- ۶۳).

[ Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01 ]

۸. «آیا با تو بیایم تا از آنچه به تو آموخته‌اند به من کمالی بیاموزی؟» (ترجمه، کهف: ۶۶). در باب نقش نحویی رشداً چند حالت گفته شده است. مفعول تعلمن، تمییز از «ما»، حال از فاعل «اتبعک»، حال از مفعول «اتبعک»، مفعول له «اتبعک»، و در تمام این موارد نوعی رشد و ترقی در این مصاحبت حاصل می‌شود که قول به بالاتر بودن موسی را خدشه‌دار می‌سازد.

۹. به نظر می‌رسد که این اسفار نخستین بار توسط طبری مطرح شده و از لحاظ زمانی پیش از میبدی و خواجه عبدالله انصاری بوده است؛ میبدی اقتباس آزادی از طبری داشته است. ثعلبی اسفار موسی را پنج‌گانه می‌داند که سفر اول هرب است؛ یعنی فرار به‌سوی مدین به خاطر کشتن قبطی، سفر دوم سفری است که در سرزمین سینا به دنبال آتش می‌رود و سفر سوم سفری است که با قومش مصر را ترک می‌کند و طبری به این سفر طلب می‌گوید. سفر چهارم سفر حرب است که قومش را برای ورود به سرزمین مقدس ترغیب و تشویق می‌کند و سفر پنجم سفر نصب است که در جستجوی خضر بود (رک: Sands، 2006 , 89).

۱۰. لازم به ذکر است که ابن‌عربی اعتراضات موسی را لازمهٔ مقام وی می‌داند و بر این رأی است که سلطان غیرت موجب می‌شد که موسی اعتراض کند و خداوند این غیرت را در پیامبرانش قرار داده است تا شرع در دستان ایشان اقامه شود و همین سلطان غیرت بود که موجب تکرار اعتراض توسط موسی می‌شد (رک: ابن‌عربی، ۱۴۱۰، ج ۳: ۲۷).

۱۱. موسی می‌فرماید: «قالَ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِراً وَ لا أَعْصِی لَکَ أَمْراً» (کهف: ۶۹).

## کتابنامه


- قرآن کریم
- ابن‌عربی، محیی‌الدین. (۱۴۱۰)، *رحمة من الرحمن*، تألیف محمود غراب.
- امام خمینی، روح الله. (۱۳۸۶)، *مصباح الهدایة الی الخلافة و الولایة*، مقدمه جلاالدین آشتیانی، چاپ ششم، تهران: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س).
- آلوسی، محمود. (۱۴۱۵)، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق علی عبدالباری عطیه، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن‌عجیبه، احمد بن محمد. (۱۴۱۹)، *البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید*، تحقیق عبدالله قرشی رسلان، قاهره: حسن عباس زکی.
- بقلی شیرازی، روزبهان. *تفسیر عرائس البیان فی حقائق القرآن*، سایت التفاسیر.


[ Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01 ]

- حقی بروسوی، اسماعیل. (بی‌تا)، *تفسیر روح البیان*، بیروت: دار الفکر.
- رازی، نجم‌الدین ابوبکر عبدالله. (۱۳۸۹)، *مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد*، رشت: دانشگاه آزاد اسلامی.
- سلّمی، محمد بن حسین. (۱۳۶۹)، *حقائق التفسیر*، تحقیق پورجوادی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- طباطبائی، محمدحسین. (۱۴۱۷)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ـــــــــــــــــ . (۱۳۸۳)، *رساله الولایة*، ترجمه صادق حسن‌زاده، چاپ نهم، قم: مطبوعات دینی.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن. (بی‌تا)، *لطایف الاشارات*، چاپ سوم، مصر: الهیئة المصریة العامة للکتاب.
- کاشانی، عبدالرزاق. (۱۴۲۲)، *تأویلات عبدالرزاق کاشانی*، تحقیق سمیر مصطفی رباب، بیروت: دار إحیاء التراث العربی.
- گنابادی، سلطان محمد. (۱۴۰۸)، تفسیر *بیان السعادة فی مقامات العبادة*، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- میرزا نوری. (بی‌تا)، *مستدرک الوسائل*، بیروت: مؤسسه آل البیت علیهم السلام لأحیاء التراث.
- میبدی، رشیدالدین احمد بن ابی سعد. (۱۳۷۱)، *کشف الاسرار و عدة الابرار*، تحقیق علی‌اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر.
- مفید. (۱۹۹۳)، *الأمالی*، تحقیق حسین استاد ولی و علی‌اکبر غفاری، بیروت: دار المفید.
- نووی جاوی، محمد بن عمر. (۱۴۱۷)، *مراح لبید لکشف معنی القرآن المجید*، تحقیق محمدامین صناوی، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- Kristin Zahra Sands.(2006) , *Sufi commentaries on the quran in classical islam*, London & New York: Routledge Publication.

[ Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01 ]

This document was created with Win2PDF available at http://www.daneprairie.com.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.

[ Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01 ]